جلوه‌های مدارا در آثار سعدی[1]

بخش اول

دکتر احمد کتابی ـ استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

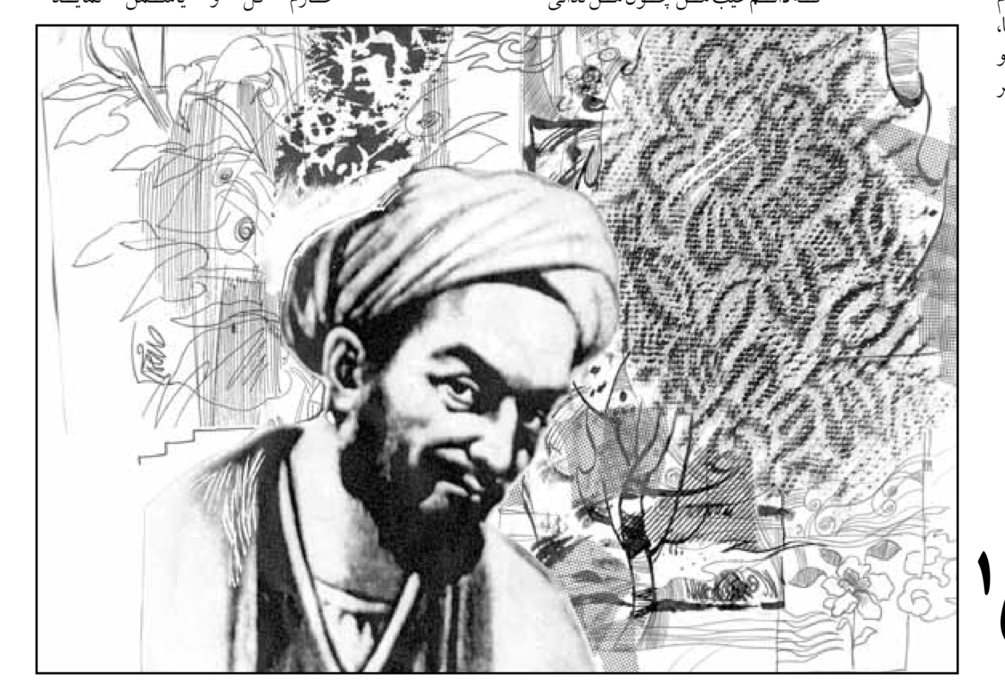

«در گذشته من از دوست خود روی برمی‌تافتم، اگر کیش وی را همسان عقیدهٔ خویش نمی‌یافتم ولیکن امروز قلب من پذیرای هر نقش شده است: چراگاه آهوان، صومعهٔ راهبان، بتکده، کعبه، الواح تورات، مصحف قرآن، و... من به این وحدت عشق سر سپرده‌ام.»
ـ محیی‌الدین ابن عربی

در آمد

مدارا[2] و تساهل، از دیرباز، از ثمرات و دست‌آوردهای تمدن مغرب زمین به شمار می‌آمده است، ولی دور از انصاف خواهد بود اگر سهم و نقش سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها ـ به ویژه تأثیر انکارناپذیر فرهنگ پربار ایران زمین ـ در اشاعهٔ مدارا و تحمل افکار مخالف و همزیستی مسالمت‌آمیز با اقوام و ادیان مختلف، نادیده یا دست کم گرفته شود.

نباید فراموش کرد که همزمان با حاکمیت مطلق تاریک اندیشی و خشونت بر اروپا در قرون وسطی، بسیاری از فیلسوفان، اندیشمندان، و سخنوران ایرانی در آثار خود، با صراحت، از آزادی اندیشه و ضرورت احترام به آراء و معتقدات دیگران دفاع کرده‌اند. آثار اکثریت قریب به اتفاق صوفیان و عارفان ایران زمین، بارزترین گواه این مدعاست.

در این مقاله، کوشش شده است تجلی اندیشهٔ مدارا و تساهل در آثار منثور و منظوم یکی از برجسته‌ترین متفکران و سخن سرایان پارسی ـ شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی ـ ردیابی و تحلیل شود.

مدارا و تساهل از دیدگاه سعدی

در میان اندیشمندان تراز اول ایران زمین، کمتر کسی را می‌توان یافت که به اندازهٔ سعدی برای مدارا ارج قائل شده باشد. البته این سخن به معنای آن نیست که در سراسر آثار منثور و منظوم این سخنور، کلام یا شعری که منافی با آزاد اندیشی و مباین با مدارا باشد، نتوان یافت؛ بلکه منظور نگارنده بیشتر طرز تفکر غالب در این آثار با توجه به شرایط زمانی و محیط زندگی و زمینه‌های تربیتی و تحصیلی سعدی است.

از آنجا که مفهوم مدارا بسیار گسترده و دارای جنبه‌های متعدد و شاخص‌های متنوعی است، جای آن دارد که دیدگاه سعدی نسبت به هر یک از آنها جداگانه و تحت عنوانی خاص بررسی و تحلیل شود. اما برای آن که این بررسی نظم و ترتیب منطقی‌تری پیدا کند، بهتر است نخست به طبقه‌بندی شاخص‌های مدارا پرداخته شود.

شاخص‌های مدارا

این شاخص‌ها را می‌توان تحت دو عنوان یا دو گروه دسته‌بندی کرد:
ـ شاخص‌های مربوط به انگیزه‌ها و زمینه‌های مدارا
ـ شاخص‌های مربوط به جلوه‌ها (مظاهر) و آثار (نتایج) مدارا

تردیدی نیست که این تفکیک، به هیچ وجه، با مربوط بودن شاخص‌های مزبور با یکدیگر و در مواردی، متداخل یا لازم و ملزوم بودن آنها منافات ندارد. در واقع، برخی از این شاخص‌ها می‌توانند در ذیل هر دو عنوان یا گروه گنجانده شوند. از آن جمله است نوع دوستی که آن را می‌توان هم انگیزه و زمینه‌ساز مدارا به شمار آورد و هم از مظاهر و نتایج آن.

۱ـ انگیزه‌ها و زمینه‌های مساعد مدارا

۱ـ۱. خودشناسی و خودآگاهی

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

خودشناسی، والاترین و ارجمندترین فضیلت آدمی و در عین حال، مقدمه و زمینهٔ بروز بسیاری از فضایل دیگر انسانی نظیر تواضع، گذشت، انصاف و به ویژه مداراست.

خودشناسی، طبعاً مستلزم آن است که آدمی خویشتن خویش را ـ با همهٔ توانایی‌ها و ناتوانایی‌ها و محاسن و معایبش ـ به درستی شناسایی و ارزیابی کند و به نقاط قوت و ضعف خویش در زمینه‌های گوناگون وقوف یابد که این خود از جملهٔ دشوارترین کارها و صعب‌الوصول‌ترین هدف‌هاست؛ زیرا آدمی به مقتضای غریزهٔ خودخواهی و خودپسندی وافری که در فطرت او سرشته شده است، ذاتاً متمایل به آن است که خوبی‌ها و توانمندی‌های خود را بزرگ و بزرگتر کند و در مقابل، عیب‌ها و کمبودهای خویش را کاملاً بپوشاند یا لااقل کوچک و کوچکتر بنمایاند.

در این میان، آنچه بر دشواری کار به مراتب می‌افزاید، آن است که این جریان غالباً در وجدان مغفول (ناآگاه)[3] انسان و به کمک برخی از مکانیسم‌های دفاعی ـ به ویژه (خودفریبی)[4] ـ صورت می‌گیرد. به این ترتیب که آدمی، با توسل به مکانیسم یادشده، ناآگاهانه می‌کوشد بر معایب خود سرپوش گذارد و در مقابل، نقاط قوت خود را برجسته کند. بدین گونه است که می‌بینیم افراد، تقریباً در تمام طول حیات، به فریب دادن خویشتن مشغول‌اند و همان طور که بسیاری از صاحب‌نظران و روشن اندیشان متقدم و متأخر ـ از مولوی گرفته تا فروید ـ با واقع بینی دریافته و یادآور شده‌اند، آدمیان به مراتب بیش از آن که دیگران را فریب دهند، خود را می‌فریبند.

در واقع، مشکل و مانع اصلی در اینجاست که انسان هنگام قضاوت دربارهٔ خود و متعلقاتش ـ اعم از فرزندان، اندیشه‌ها، باورها، و غیره ـ غالباً در معرض نوعی پیش داوری جانبدارانه و «تصور کمال» قرار می‌گیرد که سعدی از آن به «پردهٔ پندار» تعبیر کرده است:

نبیند مدعی جز خویشتن را
که دارد پردهٔ پندار در پیش
گرت چشم خدابینی ببخشند
نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش[5]

در باب هشتم گلستان، سعدی، ضمن داستان منازعهٔ مسلمان با یهود، این پیش داوری و حب نفس آدمی را با شیوایی و رسایی بیشتری توصیف کرده است. به کلام سحرآسای او توجه کنید:

یکی جهود و مسلمان مناظرت کردند
چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره[6] گفت مسلمان گر این قبالهٔ من
درست نیست خدایا جهود میرانم[7]
جهود گفت: به تورات می‌خورم سوگند
وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد
به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم[8]

به رغم اشعار یاد شده، سعدی خودشناسی را هدفی دست نایافتنی نمی‌داند، بلکه بر آن است که آدمی باید تا آنجا که می‌تواند، در طریق شناخت عیوب و نقاط ضعف خویش بکوشد؛ باشد که بر اثر وقوف بر آنها از توجه به معایب و نقایص دیگران و مطرح ساختن و بزرگ کردن آنها بازماند و در عوض، در مسیر تکامل خویشتن و رفع کمبودهایش گام بردارد.

با توجه به نقش بسیار مؤثری که خودشناسی در ایجاد روحیهٔ مدارا دارد، بی‌مناسبت نیست که عوامل موجبه یا تسهیل کنندهٔ خودشناسی و نیز موانع آن را جداگانه بررسی کنیم:

۱ـ۱ـ۱. انتقادپذیری، عامل عمدهٔ خودشناسی و اصلاح نفس

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق
بهتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش[9]

آمادگی آدمی برای پذیرش انتقادها و ایرادهای دیگران و شکل متعالی‌تر آن، یعنی مهیا بودن وی برای «انتقاد از خود»[10]، از جملهٔ عوامل مؤثری است که موجب توسعه و تعمیق خودشناسی در انسان و به تَبَع آن، سبب فراهم آوردن زمینه برای اصلاح و تکامل وی می‌شود. زیرا مادام که آدمی به عیوب و نقایص خود واقف نگردد، امکان رفع آنها متصور نخواهد بود.[11]

در اینجا نخست به ذکر شواهدی چند در خصوص انتقاد از خود می‌پردازیم. در این مثال‌ها اسوه‌هایی کم نظیر و حتی غیر عادی از حق گویی و انصاف گرایی برخی آدمیان در مقام اذعان به تقصیرها و خطاهای خود ارائه شده است:

.... یکی را زشت خویی داد دشنام
تحمل کرد و گفت‌ای نیک فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی
که دانم عیب من چون من ندانی[12]

ونیز:
«بزرگی را در محفلی همی ستودند و در اوصاف جمیلش مبالغه می‌نمودند، سر از جیب تفکر برآورد و گفت: من آنم که من دانم.

شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش[13]

اما مرا که حسن ظن مردمان در حق من به کمال است و من در عین نقصان، روا بود اندیشه بردن و تیمار خوردن[14]

گر آنها که می‌گفتمی کردمی
نکو سیرت و پارسا مردمی»[15]

در بوستان نیز ضمن یکی از حکایات، شاهد مثال عبرت‌انگیزی دربارهٔ «انتقاد از خود» ارائه شده است. به موجب این حکایت، مردی گستاخ در ملاء عام نسبت به صاحبدلی هتاکی آغاز می‌کند و با رکیک‌ترین و خشن‌ترین الفاظ و تعابیر به غیبت از وی می‌پردازد. صاحبدل نیک خوی، وقتی از این بدگویی‌های وقیحانه آگاه می‌شود، نه تنها بر آشفته نمی‌گردد، بلکه با نهایت بردباری و خوشرویی حق را به جانب فرد هتاک می‌دهد و بدیها و گناهان خود را صد برابر آنچه به او نسبت داده شده است، قلمداد می‌کند:

بخندید صاحبدل نیک خوی
که سهل است از این صعب‌تر گو بگوی
هنوز آنچه گفت از بدم اندکی است
از آنها که من دانم این صد یکی است[16]

اکنون ببینیم نظر سعدی در باب تحمل انتقادهایی که از ناحیهٔ دیگران متوجه انسان می‌شود چیست. به طور کلی، سعدی انتقاد صحیح و بجا را از نشانه‌ها و مظاهر دوستی واقعی و در مقابل، مخفی داشتن و تذکر ندادن عیوب و نقاط ضعف دیگران را از علائم عدم صمیمیت و صداقت تلقی می‌کند. در تأیید این مدعا، شواهد متعددی در آثار سعدی وجود دارد که به چند مورد مشخص آنها اشاره می‌شود: در گلستان، سعدی ضمن داستان خطیب کریه‌الصوت (بد صدا)، مصاحبت فردی را که به خاطر خوشایند دوستش خلق و خوی ناشایست وی را نیکو بنمایاند، رنج آور می‌داند و برعکس، وجود دشمن بی‌باکی را که عیوب آدمی را بی‌محابا به وی گوشزد کند، مغتنم می‌شمارد:

از صحبت دوستی برنجم
کاخلاق بدم حَسَن نماید
عیبم هنر و کمال بیند
خارم گل و یاسمن نماید
کو دشمن شوخ چشم ناباک؟[17]
تا عیب مرا به من نماید[18]

در بوستان و سایر بخش‌های کلیات نیز سعدی بر این اعتقاد خود که انتقاد وسیلهٔ مؤثری برای اصلاح کاستی‌ها و نادرستی‌هاست، پای می‌فشارد:

پسند آمد از عیب جوی خودم
که معلوم من کرد خوب و بدم
گر آنی که دشمنت گوید مرنج
وگر نیستی گو برو بادسنج[19]

۱ـ۱ـ۲. تملق و خطر خودفریبی و خودبزرگ بینی

مشو غرّه بر حُسن گفتار خویش
به تحسین نادان و پندار خویش[20]

پیش از این گفتیم که آدمی به مقتضای غریزهٔ حبّ نفس خویش، پیوسته در معرض آن است که عیوب و نقایص خود را نادیده گیرد یا آنها را کوچک کند و در مقابل، محاسن و مزایای خویش را بزرگ و برجسته سازد. سپس یادآور شدیم که مشکل اصلی در اینجاست که این جریان غالباً ناخودآگاه و از طریق نوعی مکانیسم دفاعی که اصطلاحاً «خودفریبی» یا «توجیه»[21] (دلیل تراشی) نامیده می‌شود؛ صورت می‌گیرد.

خطر بزرگ تملق، در واقع، در همین نکته نهفته است؛ یعنی تملق و مجامله، با دامن زدن به حبّ نفس آدمی، زمینه‌های خودفریبی و خودبزرگ‌بینی را که به طور فطری در همهٔ انسان‌ها، کم و بیش، وجود دارد گسترش می‌دهد و سبب می‌شود که آدمی نتواند از قضاوت‌های واقع‌بینانهٔ سایرین و تذکرهای دلسوزانهٔ آنها در جهت رفع نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت خویش بهره‌مند گردد. بدین ترتیب، تملق عملاً ارتباط آدمیان را با واقعیت‌ها قطع می‌کند و منشأ ایجاد غرور و خودپرستی (کیش شخصیت) در آنها می‌شود.

اکنون ببینیم سعدی در این باره چه می‌گوید؟

سعدی، در باب هشتم گلستان، آدمی را از خطر گرفتار شدن در دام چاپلوسانی که از باب طمع و نفع طلبی، زبان به مدح دیگران می‌گشایند، برحذر می‌دارد و احمقی را که فریفتهٔ چرب زبانی متملقان گردد، به لاشهٔ گوسفند ذبح شده‌ای تشبیه می‌کند که بر اثر دمیدن باد در آن، فربه به نظر می‌رسد؛ غافل از آن که این فربه سازی به منظور آن است که به پوست حیوان آسان‌تر کنده شود:

«فریب [دشمن] مخور و غرور مداح مَخَر[22] که این دام زرق [نهاده] است و آن دامن طمع گشاده. احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش دَمی فربه نماید[23]...».

در بوستان هم، سعدی در مذمت تملق و بیان عواقب و توالی فاسد آن، سخنانی بس نغز و عبرت‌انگیز دارد که نمونهٔ بارز آنها در ماجرای «حکایت دانشمند»[24] آمده است:

به موجب این حکایت، روزی فقیهی فاضل ولی تنگدست، به محضر قاضی‌ای وارد می‌شود که در آن، جمعی از فقها گرد آمده‌اند. چون لباس و ظاهر برازنده‌ای ندارد، مورد کم توجهی و بی‌حرمتی قرار می‌گیرد و توسط معرف[25] مجلس به موضعی فرودست رانده می‌شود. دیری نمی‌گذرد که بین حاضران باب مباحثه گشوده می‌گردد و پس از چندی کار به مجادله و مناقشه می‌کشد. رفته رفته، صداها خشن و چهره‌ها برافروخته می‌شود و «رگ‌های گردن به حجت» متورم می‌شود و مجادله کنندگان بی‌محابا به یکدیگر تهاجم می‌برند.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ آنچه از گفته‌های سعدی ـ اعم از نثر و نظم ـ در این بررسی مورد استناد قرار گرفته از «گلستان» و «بوستان» مصحح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، به ترتیب چاپ سوم و پنجم (تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی)، و در سایر بخش‌ها از کلیات سعدی مطابق نسخهٔ تصحیح شدهٔ مرحوم محمدعلی فروغی با حواشی محمود علمی (درویش) (تهران: جاویدان، ۱۳۷۴)، نقل شده است. ضمناً رسم‌الخط ملحوظ در این مآخذ عیناً رعایت شده است.
۲ـ «مدارا» را در برابر واژهٔ فرنگی Tolerance به کار برده‌ایم. شایان ذکر است که در ترجمهٔ لغت مذکور، از طرف نویسندگان و مترجمان مختلف، معادل‌ها و تعبیرهای دیگری نیز به کار رفته است از آن جمله: تحمل، تساهل و تسامح، مساهله، سهل گیری، سازگاری، بردباری، رواداری، مسامحه، سعهٔ‌صدر، آزادمنشی، اغماض، و... که از آن میان، تعبیر «سعهٔ صدر» به مفهوم واژهٔ مزبور نزدیک‌تر است. از این رو، گاهی آن را در کنار مدارا ذکر کرده‌ایم. (بریجانیان، ۱۳۷۳، جلد ۲، ص ۹۰۲؛ آریانپور کاشانی، ۱۳۶۳، جلد ۵، ص ۵۷۹۵).
3 ـ unconscious
4 ـ self-deception
۵ـ گلستان، باب دوم، ص ۸۹؛ جلال‌الدین محمد مولوی هم، ضمن یکی از داستان‌های مثنوی معنوی، همین معنی را آورده است:
هر که نقص خویش را دید و شناخت / اندر استکمال خود دو اسبه تاخت /
علتی بدتر ز پندار کمال / نیست اندر جان تو ای ذودلال
مثنوی، دفتر اول، ذیل «گفتن مهمان یوسف را که آیینه آوردمت»....
۶ـ بطیره: با خشم و عصبانیت
۷ـ جهود میرانم: مرا به دین یهود از دنیا ببر.
۸ـ گلستان، ص ۱۷۵.
۹ـ غزلیات، ص ٦٤٠ کلیات
۱۰ـ در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی از «انتقاد از خود» گاهی به عنوان «محاسبهٔ نفس» و در فرهنگ سیاسی امروز از آن به «اتوکریتیک» (autocritique/auto-criticism) تعبیر می‌شود.
۱۱ـ به گفتهٔ خود سعدی «متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد» (گلستان باب هشتم، ص ۱۷۵).
۱۲ـ گلستان، باب اول، ص ۸۳.
۱۳ـ همان، باب دوم، ص ۸۹.
۱۴ـ اندوه خوردن، نگران بودن
۱۵ـ همان، ص ۹۶؛ اگر آنچه می‌گفتم و پند می‌دادم به جامی آورم، مردمی نیکو رفتار و پرهیزکار می‌بودم (گلستان، ص ۳۴۷).
۱۶ـ بوستان، باب چهارم، ادبیات ۲۲۸۱ و ۲۲۸۲.
۱۷ـ بی‌پروا، بی‌باک.
۱۸ـ گلستان، باب چهارم، ص ۱۳۱.
۱۹ـ بوستان، باب چهارم، ابیات ۲۴۳۹ و ۲۴۴۰؛ برای ملاحظهٔ شواهد دیگر در این خصوص رجوع کنید به ابیات ۲۴۴۷ و ۲۴۴۸ بوستان و صفحات ۸۷۳ و ۸۵۵ کلیات (قسمت رباعیات)
۲۰ـ گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۵.
21 ـ rationalisation
۲۲ـ خریدار فریب ستایشگر مباش و تحت تأثیر ستایش غرض آلود او قرار مگیر.
۲۳ـ نظیر لاشه که دمیدن در پایش موجب می‌گردد که مملو از هوا شود و فربه به نظر رسد (کعب: استخوان پا).
۲۴ـ باب چهارم، ابیات ۲۱۲۰ تا ۲۰۷۱.
۲۵ـ کسی که در مجلس بزرگان، واردان را به جای مناسب شأن آنان راهنمایی و ناشناسان را معرفی می‌کند (گلستان، ص ۳۲٦).

گفت و گوی پرویز بیگی حبیب آبادی با استاد مشفق کاشانی

خاطرات سفرهای استانی شاعرانه

بخش سوم و آخر

اشاره:

در «وادی ادبیات» دو پنجشنبه گذشته، برایتان نوشتیم که پرویز بیگی حبیب آبادی، شاعر معاصر، در یک ابتکار جالب و خواندنی دست به تهیه و انتشار کتابی به نام «سرگذشت یادها» زده است که در آن خاطرات شنیدنی استاد مشفق کاشانی از زبان خود وی آمده است. همچنین یادآور شدیم که او در طی سه ماه نشست و برخاست و پی در پی با استاد مشفق موفق به انجام این مصاحبه طولانی و دریافت قولها و خاطراتی تلخ و شیرین از استاد شده است. در بخش نخستین این گفت‌وگو، شما را با بخش‌هایی از جالب‌ترین قسمت این کتاب یعنی خاطرات مربوط به برگزاری جلسات شورای شعر و ترانه آشنا کردیم و در اینجا آخرین قسمت این مصاحبه جالب و خواندنی را می‌خوانید. با این امید که شما بقیهٔ این مصاحبه را در کتاب «سرگذشت یادها» که توسط انتشارات «فصل پنجم» منتشر شده است، پی بگیرید.

***

جنابعالی علاوه بر فعالیت در شورای شعر وزارت ارشاد، از همان اوایل انقلاب در صدا و سیمای جمهوری اسلامی هم فعالیت داشتید. در این زمینه صحبت بفرمایید.

ـ وقتی انقلاب پا گرفت، عدهٔ زیادی از نویسندگان و گویندگان یا باز نشسته شدند و یا از کار برکنار. در نتیجه برای ادامهٔ کار، به خصوص رادیو با کمبود شدید افراد متخصص روبه‌رو بود. در شبی که جمعی از شاعران مهمان استاد سید ابراهیم ستوده بودند و من هم آنجا بودم؛ استاد بزرگوار، جناب آقای مهدی ارگانی، رئیس رادیو نیز حضور داشتند. ایشان از استاد ستوده و من و گلشن کردستانی و رمضانعلی میرزنجانی دعوت کردند تا واحد ویرایش را در رادیو که آن ایام در میدان ارگ یا همان پانزده خرداد واقع بود، تشکیل دهیم. این کار انجام شد. این را نیز اضافه کنم که برای تهیهٔ برنامه‌های مورد نیاز، جمعی از جوانانی را آورده بودند که همگی مبتدی بودند. این جوانان تازه کار، مطالب مورد نیاز را از روی کتابی از کتابخانهٔ رادیو رونویسی می‌کردند و برای تایید و اجرا به واحد ویرایش می‌آوردند که بعضی وقت‌ها مشاهده می‌شد متنی را که خود از روی کتاب نوشته بودند، از خواندنش عاجزند. ما ناچار بودیم خودمان برنامه‌ای مناسب بنویسیم و به واحد پخش بفرستیم. دو سه سالی طول کشید تا عده‌ای که استعداد داشتند راه بیفتند. شعرها را واحد ویرایش تهیه می‌کرد و گویندگان پس از تمرین آن را در برنامه‌ها می‌خواندند. من و سایر اعضا نیز برنامه‌های عرفانی و مذهبی را تهیه می‌کردیم تا کم کم توانستیم مشکلات زیادی را که بر سر راهمان بود، طی ده دوازده سال برداریم.

***به یکی دو تا از مشکلات اشاره کنید.**

ـ عرض می‌کنم. یکی از نویسندگان جوان که موظف شده بود برنامه‌هایی دربارهٔ جنگ و شهادت بنویسد، در سرلوحهٔ برنامهٔ خود شعر رودکی را که در مرگ شهید بلخی گفته است، نوشته بود؛ یعنی این بیت را:

کاروان شهید رفت از پیش
وان ما رفته گیر و می‌اندیش

و آن را با متنی بی‌سر و ته به واحد ویرایش آورده بود و با اصرار مدعی بود برای شهیدان شعر خوبی است و تازه قانع هم نمی‌شد که شعر رودکی ارتباطی با شهیدان امروز ما ندارد. باز در یک برنامهٔ مذهبی که ترجمهٔ آیاتی از سورهٔ «کهف» نقل شده بود، گوینده سورهٔ «کهف» را سورهٔ «کُهُف» خوانده بود و با اعتراض شنوندگان روبه‌رو شده بود. روز بعد، از گوینده باز خواست کردیم که این چه دسته گلی بود که به آب دادی؟ قسم خورده که من دربارهٔ تلفظ این کلمه از نویسندهٔ برنامه سؤال کردم و نویسنده به من گفت: سورهٔ «کُهُف» درست است، همین طور بخوان و من هم همینطور خواندم. به نظر من ذکر همین دو نمونه برای درک مشکلات ما کافی است که گفته‌اند «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل». اما در کنار این نابسامانی، برنامه‌های پرشنونده و پرمحتوای خوبی هم داشتیم که یکی از آنها برنامهٔ «در انتهای شب» بود که عده‌ای از جوانان فاضل و شاعر از جمله محمدرضا محمّدی نیکو، ساعد باقری، سهیل محمودی، سید حسن حسینی و چند نفر دیگر می‌نوشتند که فوق‌العاده مورد توجه بود و شنوندگان زیادی را به خود جلب کرده بود.

دو نفر از گویندگان فاضل از سالیان پیش از انقلاب در رادیو بودند، به نام امیر نوری و خانم مولود کنعانی، گویندگی «در انتهای شب» را به عهده داشتند. از برنامه‌های پرشنوندهٔ دیگر از: «تا به سرمنزل عنقا»، «تا به خلوتگه خورشید»، «پرواز به ملکوت اسرار»، «بهار در سخن عرفا» و «نقد حال»، «نوای نی»، «در آیینه نینوا»،

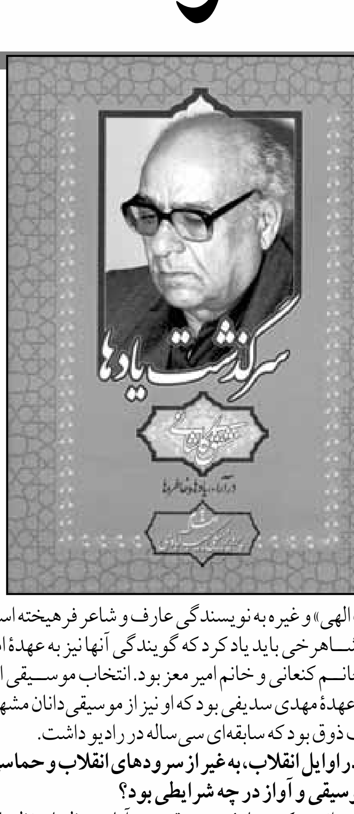

«ضیافت الهی» و غیره به نویسندگی عارف و شاعر فرهیخته استاد محمود شاهرخی باید یاد کرد که گویندگی آنها نیز به عهدهٔ امیر نوری، خانم کنعانی و خانم امیر معز بود. انتخاب موسیقی این برنامه بر عهدهٔ مهدی سدیفی بود که او نیز از موسیقی‌دانان مشهور و صاحب ذوق بود که سابقه‌ای سی ساله در رادیو داشت.

*** در اوایل انقلاب، به غیر از سرودهای انقلاب و حماسی، پخش موسیقی و آواز در چه شرایطی بود؟**

ـ می‌دانیم که دربارهٔ موسیقی بین آیات عظام، نظریات مختلفی وجود دارد که از بحث ما خارج است ولی خدمتتان عرض کنم که در اوایل انقلاب به غیر از سرودهای انقلابی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد، دو برنامه داشتیم، یکی برنامه‌های مذهبی که زیر نظر حاج آقا صبحدل اداره می‌شد و او بود که بر شعرهای مذهبی، آهنگ می‌گذاشت و گروه خوانندگان مذهبی که خود تربیت کرده بود، بدون موسیقی اجرا می‌کردند. دیگری برنامهٔ آواز بود که خوانندهٔ آن، هنرمند صاحب نام، شهرام ناظری بود. استاد شاهرخی غزل‌هایی که جنبهٔ عرفانی داشت انتخاب می‌کرد و شهرام ناظری زیر نظر مهدی سدیفی که بر دستگاه‌های موسیقی ایرانی و زیر و بم‌های آن، تسلط کامل داشت، بدون این که با سازی همراه باشد، می‌خواند و باید اضافه کنم که این برنامه، شنوندگان زیادی را با توجه به شعر و صدای دلنواز ناظری به خود جلب کرده بود.

*** در ایامی که در واحد ویرایش بودید با شورای شعر صدا و سیما همکاری داشتید؟**

ـ بله. آن موقع شورای شعر صدا و سیما در رادیو، هفته‌ای یک روز تشکیل می‌شد که من هم عضو آن شورا بودم.

*** بقیهٔ اعضای شورا چه کسانی بودند؟**

ـ استادان حمید سبزواری، محمود شاهرخی، زنده‌یاد سیدابراهیم ستوده، محمود دست پیش و زنده‌یاد سپیده کاشانی و طرزمی. البته بیشترین سرودهای انقلابی را استاد حمید سبزواری آماده می‌کرد و بعد از ایشان استاد محمود شاهرخی و سپیده کاشانی و گاهی هم من. آثاری هم از دیگر شاعران به شورا می‌رسید که مورد بررسی قرار می‌گرفت.

*** کدام یک از آهنگ‌سازان با شورا همکاری داشتند؟**

ـ از آهنگ‌سازان مشهور که با شورا همکاری می‌کردند، یکی احمد راغب بود و دیگری آقای شاهنگیان و آقای شهبازیان و چند تن دیگر هم بودند. بیشترین سرودهای انقلابی را هنرمند گرامی، گلریز اجرا می‌کرد.

*** در طول بیست و شش سالی که از انقلاب می‌گذرد، شاهد فراز و فرودهایی در موسیقی کشور بوده‌ایم. با توجه به این که جنابعالی در مسیر این فراز و فرودها قرار داشته‌اید و از نزدیک شاهد تغییرات، دگرگونی‌ها و تحولات بوده‌اید و همچنین در زمینهٔ سرودهای انقلابی، ترانه‌های سنتی و پاپ صاحب اثر می‌باشید، اگر ممکن است علت آن همه دگرگونی و همچنین عدم اجازهٔ پخش موسیقی در یک دوره و سپس رویکرد رسانهٔ صدا و سیما به پخش ترانه‌های پاپ و گاه عدم توجه کافی به موسیقی اصیل ایرانی با صدای هنرمندان صاحب‌نام را بفرمایید. البته از طولانی شدن سؤال، مرا ببخشایید.**

ـ خواهش می‌کنم. به هر حال باید به این سؤالات پاسخ داده شود و من هم به سهم خود و از نگاه خودم به آنها پاسخ می‌دهم. به نظر من دوران موسیقی در این بیست و شش سال را باید به سه دوره تقسیم کرد؛ دورهٔ اول را در گفت و گوهای قبلی تا حدی گفتم که در آن برهه از زمان که ما درگیر جنگ تحمیلی و نابرابر با عراق بودیم، هم صدا و سیما و هم مرکز موسیقی ارشاد، تنها به سرودهای انقلابی توجه داشتند. این موضوع برای آن دوره با شرایط خاص بسیار بدیهی و طبیعی بود. کلیهٔ سرودها با آهنگی رزمی و حماسی قابل پخش بود و از پخش ترانه و آواز همراه با نوازندگی و نظایر آن خودداری می‌شد. حتی خوانندگان مذهبی نیز بدون ساز برنامه اجرا می‌کردند؛ در حالی که ما از ذخیرهٔ آثار ارجمندی مانند «گل‌ها»، «گل‌های تازه» و نظایر آن که با زیباترین آهنگ‌ها و شعرهای عارفانه با صدای خوانندگانی چون فاخته‌ای، محمودی خوانساری، گلپا، ایرج و غیره برخوردار بودیم.

دورهٔ دوم از دههٔ هفتاد آغاز شد. وقتی که جناب آقای مهدی کلهر، زمام امور موسیقی را در صدا و سیما به عهده گرفت، مرکز تکانی خورد و با توجه به نیاز مردم که سخت خواستار شنیدن ترانه‌های دل‌پسند بودند، به همت و پشتکار معظم‌له، از شخصیت‌های بزرگی که در زمینهٔ آهنگ و نوازندگی سنگ تمام می‌گذاشتند، دعوت به همکاری شد. با محبوبیت و قاطعیتی که ایشان در کنار اطلاعاتی وسیع در حوزهٔ شعر و موسیقی داشتند، کارهایی شنیدنی و ماندنی به وجود آمد که خواست طبیعی مردم ما بود.

*** یادتان هست اولین ترانه‌ای که در حال و هوای تازهٔ آن روزها ساخته شد، کار چه کسی بود؟**

ـ بله، آهنگ اولین ترانه را زنده‌یاد اسدالله ملک ساختند و شعر آن را من گفتم که «جان عاشق» نام داشت و با صدای هنرمند گرامی، بهرام حصیری پخش شد و مورد توجه عموم قرار گرفت و روزی نبود که این ترانه بنا به درخواست مردم چندین مرتبه پخش نشود. نظر به استقبال مردم، سپس ترانهٔ «قصه عشق» با آهنگ‌سازی هنرمند برجسته، جناب جعفریان و با صدای هنرمند سرشناس، علیرضا افتخاری و شعر من اجرا شد.

*** ترانه‌های دیگری هم ساختید؟**

ـ بله، چندین ترانهٔ دیگر ساختم و با صدای هنرمندانی چون عبدالحسین مختاباد، مهرداد کاظمی و بهرام حصیری و خوانندگان دیگر پخش شد؛ از آن جمله هنرمند ارجمند، گلریز.

پس از آن استاد محمود شاهرخی نیز که در شورای شعر مرکز موسیقی عضویت داشتند، ترانه‌های جذابی براساس آهنگ‌های استادان موسیقی سرودند که تأثیر شگرفی در شکوفایی ترانه‌های سنتی برجا گذاشت و در حقیقت فضای تازه‌ای در موسیقی کشور بعد از انقلاب به وجود آمد. البته پس از چندسالی که جناب آقای مهدی کلهر موفق شدند به مرکز موسیقی سر و سامانی بدهند و موسیقی اصیل ایرانی تازه می‌رفت که جایگاه واقعی خود را در بین مردم ما باز کند؛ عواملی که متأسفانه در هر دستگاهی کم و بیش وجود دارند، کارهای درخشان این مرد نجیب ساعی را برنتافتند و آن‌چنان او را دلسرد کردند که دست از کار کشید و استعفا داد و محل کار خود را ترک کرد.

پس از رفتن جناب آقای کلهر، استاد علی معلم به مرکز موسیقی صدا و سیما آمدند و آغاز کار ایشان مصادف شد با شیوع ترانه‌های پاپ، و عده زیادی از جوانان طرفدار این نوع موسیقی که ماجرای سرایندگان و اجرا کنندگان این نوع ترانه‌ها را در گفت و گوی پیش عرض کرده‌ام. در یکی دو ماه آغاز کار استاد معلم و من، استاد شاهرخی در شورای عالی شعر مرکز شرکت داشتیم تا روزی که استاد معلم شورای دیگری در کنار شورای عالی شعر از عده‌ای از جوانان شاعر تشکیل دادند و از آن روز تا زمانی که ایشان در مرکز کار می‌کردند، شاهد پخش ترانه‌هایی بودیم که نه چنگی به دل می‌زد و نه پیامی داشت و اگر بعضی از سروده‌های خود ایشان نبود و تعداد کمی از ترانه‌های جوانان شاعر و شناخته شده، ترانهٔ چشمگیری برای ارضای خاطر مشتاقان موسیقی پاپ نداشتیم. در اوایل کار متوجه شدیم ترانه‌هایی که در شورای عالی شعر رد می‌شد، پس از چندی از صدا و سیما پخش می‌شود. در این ایام بود که من و استاد شاهرخی تا زمانی که استاد معلم بر سر کار بودند، شورای عالی شعر را در مرکز موسیقی ترک کردیم؛ زیرا متوجه شدیم که سرایندگان ترانه‌های رد شده با مراجعه به جناب معلم تأییدیه می‌گرفتند و ترانه اجرا می‌شد.

اعتراف می‌کنم که استاد معلم بنا به اصالت خانوادگی و نجابت ذاتی در برابر متقاضی مأخوذ به حیا می‌شد و در نتیجه بدون رعایت نظر شورا ترانهٔ رد شده را تصویب می‌کرد و به همین دلیل من و استاد شاهرخی کنار رفتیم. نه به عنوان اعتراض، تنها برای این که دست ایشان باز باشد. تنها استاد سبزواری و دست پیش ماندند و به کار خود ادامه دادند با چند نفر دیگر. از بردن نام چند نفری که در حوزهٔ شعر و موسیقی در سایهٔ شخصیت و بزرگواری استاد معلم، صاحب آلاف و اولوف شدند و با سوء استفاده‌های خود، این مرد عزیز را وادار کردند که عذر آنان را بخواهد، خودداری می‌کنم.

*** اگر اجازه بدهید، در اینجا به نکته‌ای اشاره کنم. به خاطر آن که چندسالی که در شورای شعر صدا و سیما با مسئولیت استاد معلم، همکاری داشتم، گاه مواردی که اشاره کردید، پیش می‌آمد؛ یعنی شورا شعری را رد می‌کرد و استاد معلم در نهایت، ان را تایید می‌کردند. چندبار این موضوع در جلساتی که ایشان در شورا حضور می‌یافتند، مطرح شد و استاد معلم گاه دلایلی می‌آوردند که اکثر اعضای شورا آن دلایل را می‌پذیرفتند. به خاطر آن که ایشان با توجه به سیاست گذاری‌های سازمان صدا و سیما حرکت می‌کرد و پوشیده نماند که گاه نیز مصلحت‌هایی در کار است و گاه اعمال نظرهایی می‌شود که ما نیز در حال حاضر با این مصلحت‌ها و گاه اعمال نظرها در شورای شعر ارشاد روبه‌روییم و به رغم میل باطنی، آن را می‌پذیریم. اما فرمایش حضرتعالی کاملاً صحیح است که تعدادی از جوانان ناآشنا به شعر و موسیقی، لطمات زیادی به این هنر زدند. بله می‌فرمودید.**

ـ البته اشاره به نکته‌ای ضروری است و ناگفته نماند که ترانه‌های جالبی با خوانندگی هنرمندانی چون علیرضا افتخاری و محمد اصفهانی همراه با شعرهای شاعران بلندآوازه‌ای چون حمید سبزواری، دکتر قیصر امین‌پور، سهیل محمودی، ساعد باقری و همچنین خود استاد معلم نیز به اجرا در می‌آمد، ولی در مقایسه با انبوه ترانه‌های پاپ، خیلی ناچیز بود. البته بعضی از جوانانی که شعر می‌آوردند، مدعی بودند هم شاعرند، هم آهنگ‌ساز و هم خواننده! همان‌طور که می‌دانید این معضل در شورای شعر ارشاد هم مطرح است و هر سال نزدیک به بیست هزار ترانه به شورا می‌رسد که بسیاری از این ترانه‌ها چه عرض کنم، خزعبلاتی است که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. برای نمونه یکی از شعرهای رسیده به شورای شعر ارشاد را برایتان می‌خوانم:

عاشقا عاشق کوچه باغی
عاشق چشمک چلچراغی
عاشق چشم و گوشی دماغی
چشم آهویی، اسبی، الاغی
کاسبه رفته زیره بگی ره
شاعره رفته شیره بگیره
پاسبون رفته جیره بگیره
نسخه از عمه پیره بگیره
تازه اون همه بگیره نگیره

شماره ثبت در شورای شعر ارشاد، ۱۵۳۴۱ سال ۱۳۸۳)

البته زمان در حال غربال کردن است و بدیهی است آثار ارزشمند، موقعیت خود را همیشه حفظ می‌کنند. بله، به دلیل همین مواردی که عرض کردم، آفتاب ترانه‌های پاپ به غروب خود نزدیک می‌شود و این روزها بازار این نوع نوار کاست، سخت کساد شده است.

*** در حال حاضر آیا فعالیتی در شورای عالی شعر صدا و سیما دارید؟**

ـ بله، پس از این که استاد معلم استعفا دادند، آقای صوفی که زمانی مدیر کل اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی همدان بودند، به جای وی منصوب شدند. من مجدداً از طرف ایشان بنا به پیشنهاد استاد ارجمند، ساعد باقری به عنوان عضو شورای عالی شعر دعوت شدم. اطلاع دارید که ریاست شورا نیز به عهدهٔ ایشان است که سابقهٔ ارادت و دوستی دیرینه با او دارم و با کمال اشتیاق عضویت را پذیرفتم. تمام اعضای شورای عالی شعر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر از شاعران صاحب نام و مشهور انتخاب شده‌اند و باید اضافه کنم که در حال حاضر جناب آقای پیرپایی، ریاست عالیه مرکز را عهده دارند.

*** ممکن است نام اعضای فعلی را بفرمایید و این که روال کار چگونه است؟**

ـ بله، استادان، حسین آهی، حسین اسرافیلی، سهیل محمودی، بیوک ملکی، اسماعیل امینی، ناصر فیض، فاضل نظری، محمود دست پیش، افشین علاء، مصطفی محدثی خراسانی، عبدالجبار کاکایی، قربان ولیئی و بنده.

آثار رسیده به شورا بدون نام صاحب اثر تایپ شده و به شورا می‌آید و با دقت تمام بررسی و آن آثاری که تصویب می‌شود، برای آهنگ‌گذاری بین آهنگ‌سازان تقسیم می‌شود و در شرایطی که ملودی آهنگ‌سازی برای شعر، در اختیار شورا قرار می‌گیرد، به شاعری که صلاحیت دارد، واگذار می‌شود. بنابر این اگر این روال ادامه پیدا کند معلوم است با دقتی که انجام گرفته است، هر اثری که در زمینهٔ موسیقی اصیل یا پاپ آمادهٔ پخش گردد، بدون تردید خوب و مورد توجه قرار می‌گیرد.

*** اطلاعی از چگونگی کار در شورای موسیقی هم دارید؟**

ـ شورای موسیقی تا آنجا که اطلاع دارم، به غیر از اظهار نظر در خصوص آهنگ‌هایی که بر شعرهای تصویب شده دارد و قبلاً عرض کردم، دو کار دیگر انجام می‌دهد؛ یکی بررسی آهنگ‌هایی است که به شورا داده می‌شود که شورا یا اثر را تصویب می‌کند یا بررسی مشروط می‌کند. به این معنی که نقاط ضعف آهنگ را یادآوری و به آهنگ‌ساز برمی‌گرداند تا پس از تکمیل، در جلسات بعد، نظر قطعی خود را اعلام دارد. کار دوم شورا اظهار نظر دربارهٔ نوار کاست‌هایی است که تهیه کننده مایل است در صدا و سیما پخش شود و شورا نظر بر رد یا قبول آن می‌دهد. دیده شده است که بعضی کارهای تولیدی مرکز نیز به علت تلفیق نداشتن شعر و آهنگ، رد می‌شود که در این صورت یا شعر آهنگ عوض می‌شود و یا بر شعر تصویب شده، آهنگ دیگری ساخته می‌شود. در هر حال کار شورای موسیقی و شورای شعر بسیار دقیق و حساس است و من امیدوارم که با وجود افراد صاحب نامی که در هر دو شورا حضور دارند، در آینده شاهد کارهای درخشانی باشیم.

*** چندی پیش، مطلبی در روزنامه خواندم مبنی بر این که مرکز موسیقی صدا و سیما به دنبال ایجاد توازن بین موسیقی پاپ و موسیقی اصیل است. در این مورد اگر نظری دارید بفرمایید.**

ـ مردم ما از بس در این سال‌های اخیر از صدا و سیما و یا از طریق نوار کاست، ترانه‌های پاپ سطحی گوش کرده‌اند، خسته‌اند و این را مسئولان نیز متوجه شده‌اند. اکنون مرکز موسیقی می‌خواهد تعادلی در زمینهٔ موسیقی اصیل و پاپ برقرار کند که نتیجهٔ آن را به زودی شاهد خواهیم بود. من امیدوارم مرکز موسیقی که در هر صورت مسئولیت سنگینی را برای ارضای سلیقه‌های مختلف به عهده دارد، موفق باشد. در همین راستا شاهد تلاش مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز به منظور بهبود و کیفیت نوارهای کاست در خواستی هستیم.

*** دربارهٔ موسیقی، به طور کلی صحبت‌هایی شد که به نظر می‌رسید کمی طولانی بود، اما به هر حال لازم است به این مقوله به بهانه‌های مختلف و فرصت‌هایی که پیش می‌آید، پرداخته شود و جنابعالی هم در صحبت‌هایی که می‌کردید، علاقه‌مندی خود را به ادامهٔ گفت و گو نشان می‌دادید. این که از دیدگاه و منظرهای متفاوت این موضوع را بررسی کنیم، ارزشمند است و همین بحث‌هاست که منابع و مأخذ لازم را برای یک تحقیق جامع و کامل دربارهٔ موسیقی کشور، گذشته، حال و آیندهٔ آن فراهم می‌کند. به هر حال شنیدن دیدگاه‌ها و نقطه نظرات جنابعالی به عنوان کسی که حضوری جدی در این گستره داشتید، لازم بود. از همکاری صمیمانه‌ای که در این بحث داشتید، بسیار متشکرم.**

ـ خواهش می‌کنم.

خلوت انس

به مناسبت دهه مبارک فجر

بت‌شکن

علی‌اکبر پورسلطان (مهاجر)

در آن شب که مه بود و ماهی نبود
و رنگی به غیر از سیاهی نبود
غضب بود و چنگال و حلقوم‌ها
جنایت که اصلاً گناهی نبود
چنان ترس و وحشت به جان، جان گرفت
که فریادها جز نگاهی نبود
فلک بود و غل بود و زنجیرها
خدا بود و دیگر پناهی نبود
چه بسیار سرها که شد زیر آب
و این آخر ظلم شاهی نبود
سرشت همه مردمان دیار
به جز اشک و آه و تباهی نبود
چو اوّل رضای جهانخوار بود
به هر دوّمی خواستگاهی نبود
پس آنگه که شه شد خداوندگار
دگر کعبه هم قبله گاهی نبود!
تملّق، دغل، چاپلوسی، ریا
از این زشت‌تر افتضاحی نبود
و حتّی امید دلاور دلان
به یک کورسو از پگاهی نبود
از آن حامیان حقوق بشر
یکی اعتراض شفاهی نبود
به پا خاست روح‌الله بت‌شکن
بر او غیر حق تکیه‌گاهی نبود
تزلزل در آن عزم طوفانی‌اش
به اندازهٔ ذرّه کاهی نبود
بپیچید طومار نمرودیان
بر آنان به از مرگ راهی نبود
نگون ساخت بتها و بتخانه‌ها
«مهاجر» بگو، فکر جاهی نبود

چند غزل از دکتر عباس کی منش

گذر عمر

ای عمر، چنان برق مرو این چه شتاب است
وی اشک، مشو سیل که این خانه بر آب است
ساقی، چه در اندیشهٔ پیمانه و جامی
امروز که میخانه ز بنیاد خراب است
کمتر بُوَد از برق شراری گذر عمر
این گونه که بر توسن جان پا به رکاب است
مفتون مشو ای دوست بر این بحر پُر آشوب
زیرا چو نکو درنگری عین سراب است
بزدای ز دل رنگ فریبای تعلق
چون هستی ما جلوه ای از نقش حباب است
مپسند از این بیش تو سَر گشتگی‌ام را
کز هجر تو چشم دل ما رشک سحاب است
بگذر ز تن خاکی و جان را نگران باش
کاین جسم میان تو و معشوق حجاب است
پوشیده رُخ ار پای نهی محفل ما را
گویند که خورشید فلک زیر نقاب است
ای عشق، بزن خیمه به کاشانهٔ «مُشکان»
دیری است به سودای تو جان در تب و تاب است
«تهران ـ بهار ۱۳۸۹»

تازه بهار

باغ جان را چمن تازه بهاری ای گل
سُنبل و نسترنی، لاله عذاری ای گل
زُهره بر چرخ از آن نغمه نواز تو شده است
که به گلزار هنر مرغ هزاری ای گل
خلوت خانهٔ دل بی تو غریبستان است
چلچراغ دل ما در شب تاری ای گل
حوری باغ جنانی به نهانخانهٔ جان
در خزان دل سرگشته بهاری ای گل
شاهکار هنری عرصهٔ زیبایی را
سینه را شعلهٔ تأثیرگذاری ای گل
همه شب ساکن میخانه و ساغر نزده
صبح، چون می‌زدگان مست و خُماری ای گل
در طربخانهٔ زیبا صنمان خاتونی
بین خوبان جهان طرفه نگاری ای گل
بهر «مُشکان» ز کف داده قرار از غم هجر
راحت جانَ و دلی، صبر و قراری ای گل
«تهران ـ بهار ۱۳۸۹»

قافله سالار

تا که افتاد هوای غم تو در سر ما
اَشک شد مرثیه خوان دل غم پرور ما
بس که خون می‌رود از دیده جدا از رویت
سیل کمتر ز سراب است به چشم تر ما
راهی کوی بلاییم به صحرای جنون
گشت تا قافله سالار غمت رهبر ما
آن چنان گوشه گرفتیم که در عالم فقر
گنج قارون نَبُوَد نیم جوی در بر ما
تا که از برق نگاهت به دلم شعله نشست
غیرت کورهٔ غم شد دل پُر آذر ما
گرچه مشهور جهانیم به والا گهری
کم بهاتر ز خزف پیش تو شد گوهر ما
آتش هجر تو تا بر دل «مُشکان» بنشست
شمع سان شعله فرو ریخت به بال و پر ما
«لاهور، پاکستان ـ تابستان ۱۳۸٦»

اوراق بی شیرازه

در ره میخانه عمری را خراب افتاده‌ایم
مست چشمان تو بی جام شراب افتاده‌ایم
بی می و مطرب به یاد نرگس شهلای تو
تا دل شب بزم مستان را خراب افتاده‌ایم
گرچه روشن همچو مهر از پر تو اندیشه‌ایم
پیش این تاریک رایان در حجاب افتاده‌ایم
دفتر امّید را اوراق بی شیرازه‌ایم
قصه‌ای بیرون از این کهنه کتاب افتاده‌ایم
در حساب زندگی با عشق آن ماه چگل
خسته و وامانده بیرون از حساب افتاده‌ایم
در کویر نامُرادی چون صبا سر گشته‌وار
در هوای قطره آبی در سراب افتاده‌ایم
در غریبستان گیتی دفتر ایام را
همچنان «مشکان» سؤال بی‌جواب افتاده‌ایم
«تهران ـ تابستان ۱۳٦۷»